

کتاب جامعه را می‌توان یک کتاب فلسفی قلمداد کرد. نویسنده آن، که به احتمال زیاد سلیمان است، کلیم و فیلسوفی است که بین ایمان و شک، امید و یأس، لذت و رنج، مفهوم زندگی و پوچی، در نوسان است. او می‌داند که انسان فاکتی می‌بهر است زمان حال را پشت سر گذاشته، به سوی آینده در حرکت باشد (۳: ۱۱). انسان تشنه امید است ولی از آینده اطلاعی ندارد، پس بهتر این است که از زمان حاضر لذت ببرد. نویسنده کتاب، بدنبال مفهوم زندگی رفته و کوشیده آن را در لذت بجویی، حکمت و ثروت بیابد (۲: ۱-۱۳، ۵، ۱۰، ۸: ۱۶) ولی نتیجه‌ای عایدش نشده. او همه اینها را تجربه کرده و آنها را پوچ و بی‌ارزش می‌داند زیرا شر و بدی، سایه شوم خود را بر هر تکاپویی جهت کشف معنی زندگی افکنده است (۴: ۱، ۷: ۲۰، ۹: ۳۳، ۱۱). ولی از همه بدتر مرگ است که مانند موج دریا به ساحل زندگی اصابت می‌کند و کاخ شنی آن را معو و نابود می‌سازد. انسان مانند هیوان، و کلیم مانند احمق، و عادل مانند شرور می‌میرند (۲: ۱۳-۱۶، ۳: ۱۹، ۹: ۲). در این دنیا عدالت همیشه پیروز نیست (۸: ۹-۱۳). امید به عدالت در دنیای دیگر نیز کار بیهوده‌ای است (۹: ۱-۱۰). لذا زندگی پس از مرگ نیز او را امیدوار نمی‌سازد (۳: ۲۱).

این فیلسوف به قومی تعلق دارد که حتی در زمانهایی که فدا در نمانده بوده است هنوز امیری به عملکرد و مکاشفه و نجات او داشته‌اند. آفرین نصیحت او این است: «انسان باید از فراوند بت‌ساز و افکام او، را نگاه دارد، زیرا تمام وظیفه او همین است» (۲: ۱۳).

بیهودگی زندگی

خواهد بود، و آنچه شده باز هم خواهد شد. زیر آسمان هیچ چیز تازه‌ای وجود ندارد. آیا چیزی هست که درباره‌اش بتوان گفت: «این تازه است»؟ همه چیز پیش از ما، از گذشته‌های دور وجود داشته است. یادای از گذشتگان نیست. آیندگان نیز از ما یاد نخواهند کرد.

بیهودگی حکمت

^{۱۲} امن که «حکیم»* هستم، در اورشلیم بر اسرائیل سلطنت می‌کردم. ^{۱۳} با حکمت خود، سخت به مطالعه و تحقیق درباره هر چه در زیر آسمان انجام می‌شود پرداختم. این چه کار سخت و پرزحمتی است که خدا بعهده انسان گذاشته است!

^{۱۴} هر چه را که زیر آسمان انجام می‌شود دیده‌ام. همه چیز بیهوده است، درست مانند دویدن بدنبال باد! ^{۱۵} کج

اینها سخنان پسر داود است که در اورشلیم سلطنت می‌کرد و به «حکیم» معروف بود:

^۱ بیهودگی است! بیهودگی است! زندگی، سراسر بیهودگی است! آدمی از تمامی زحماتی که در زیر آسمان می‌کشد چه نفعی عایدش می‌شود؟^۲ نسلها یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند، ولی دنیا همچنان باقی است.^۳ آفتاب طلوع می‌کند و غروب می‌کند و باز با شتاب به جایی باز می‌گردد که باید از آن طلوع کند.^۴ باد بطرف جنوب می‌وزد، و از آنجا بطرف شمال دور می‌زند. می‌وزد و می‌وزد و باز بجای اول خود باز می‌گردد.^۵ آب رودخانه‌ها به دریا می‌ریزد، اما دریا هرگز پر نمی‌شود. آنها دوباره به رودخانه‌ها بازمی‌گردند و باز روانه دریا می‌شوند.

^۶ همه چیز خسته کننده است. آنقدر خسته کننده که زبان از وصف آن قاصر است. نه چشم از دیدن سیر می‌شود و نه گوش از شنیدن. آنچه بوده باز هم

* «کلیم» کلاه‌کنید به آیه ۱.

^{۱۱} اما وقتی به همه کارهایی که کرده بودم و چیزهایی که برای آنها زحمت کشیده بودم نگاه کردم، دیدم همه آنها مانند دویدن بدنبال باد بیهوده است، و در زیر آسمان هیچ چیز ارزش ندارد. ^{۱۲} یک پادشاه، غیر از آنچه پادشاهان قبل از او کرده‌اند، چه می‌تواند بکند؟

بیهودگی حکمت و حماقت

پس من به مطالعه و مقایسه حکمت و حماقت و جهالت پرداختم. ^{۱۳} دیدم همانطور که نور بر تاریکی برتری دارد، حکمت نیز برتر از حماقت است. ^{۱۴} شخص حکیم بصیرت دارد و راه خود را می‌بیند، اما آدم احمق کور است و در تاریکی راه می‌رود. با این حال، پی بردم که عاقبت هر دو ایشان یکی است. ^{۱۵} پس به خود گفتم: «من نیز به عاقبت احمقان دچار خواهم شد، پس حکمت من چه سودی برای من خواهد داشت؟ هیچ! این نیز بیهودگی است.» ^{۱۶} زیرا حکیم و احمق هر دو می‌میرند و به فراموشی سپرده می‌شوند و دیگر هرگز ذکری از هیچیک از آنها نخواهد بود. ^{۱۷} پس، از زندگی بیزار شدم، زیرا آنچه در زیر آسمان انجام می‌شد مرا رنج می‌داد. بلی، همه چیز مانند دویدن بدنبال باد بیهوده است.

بیهودگی کوشش و زحمت

^{۱۸} از چیزهایی که در زیر آسمان برایشان زحمت کشیده بودم، بیزار شدم، زیرا می‌بایست تمام آنها را برای جانشین خود به جا بگذارم، ^{۱۹} بدون اینکه بدانم او حکیم خواهد بود یا احمق. با این وجود او صاحب تمام چیزهایی خواهد شد که من برایشان زحمت کشیده‌ام و در زیر آسمان با حکمت خود به چنگ آورده‌ام. این نیز بیهودگی است. ^{۲۰} پس، از تمام زحماتی که زیر آسمان کشیده بودم مأیوس شدم. ^{۲۱} انسان با حکمت و دانش و مهارت خود کار می‌کند، سپس تمام حاصل زحماتش را برای کسی می‌گذارد که زحمتی برای آن نکشیده است. این نیز مصیبتی بزرگ و بیهودگی است. ^{۲۲} انسان از اینهمه رنج و مشقتی که زیر آسمان می‌کشد چه چیزی عایدش می‌شود؟ ^{۲۳} روزهایش با درد و رنج سپری می‌شود و

را نمی‌توان راست کرد و چیزی را که نیست نمی‌توان به شمار آورد.

^{۱۶} با خود فکر کردم: «من از همه پادشاهانی که پیش از من در اورشلیم بوده‌اند، حکیمتر هستم و حکمت و دانش بسیار کسب کرده‌ام.» ^{۱۷} در صدد برآمدنم فرق بین حکمت و حماقت، و دانش و جهالت را بفهمم؛ ولی دریافتم که این نیز مانند دویدن بدنبال باد، کار بیهوده‌ای است. ^{۱۸} انسان هر چه بیشتر حکمت می‌آموزد، محزونتر می‌شود و هر چه بیشتر دانش می‌اندوزد، غمگینتر می‌گردد.

بیهودگی عشرت

به خود گفتم: «اکنون بیا به عیش و عشرت ^۲ بپرداز و خوش باش.» ولی فهمیدم که این نیز بیهودگی است، ^۲ و خنده و شادی، احمقانه و بی‌فایده است. ^۳ در حالی که در دل، مشتاق حکمت بودم، تصمیم گرفتم به شراب روی بیاورم و بدین ترتیب حماقت را هم امتحان کنم تا ببینم در زیر آسمان چه چیز خویست که انسان، عمر کوتاه خود را صرف آن کند.

^۴ به کارهای بزرگ دست زدم. برای خود خانه‌ها ساختم، تاکستانها و باغهای میوه غرس نمودم، گردشگاه‌ها درست کردم ^۱ و مخزنهای آب ساختم تا درختان را آبیاری کنم. ^۵ غلامان و کنیزان خریدم و صاحب بردگان خانه‌زاد شدم. بیش از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، گله و رمه داشتم. ^۸ از گنجینه‌های سلطنتی سرزمینهایی که بر آنها حکومت می‌کردم طلا و نقره برای خود اندوختم. مردان و زنان مطرب داشتم و در حرمسرای من زنان بسیاری بودند. از هیچ لذتی که انسان می‌تواند داشته باشد بی‌نصیب نبودم.

^۹ بدین ترتیب، از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند، برتر و بزرگتر شدم و در عین حال حکمتم نیز با من بود. ^{۱۰} هر چه خواستم به دست آوردم و از هیچ خوشی و لذتی خود را محروم نساختم. از کارهایی که کرده بودم لذت می‌بردم و همین لذت، پاداش تمام زحماتم بود.

انسان قادر نیست کار خدا را از ابتدا تا انتها درک کند.^{۱۲} پس به این نتیجه رسیدیم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که شاد باشد و تا آنجا که می‌تواند خوش بگذراند،^{۱۳} بخورد و بنوشد و از دسترنج خود لذت ببرد. اینها بخششهای خداوند هستند.

^{۱۴} من این را دریافته‌ام که هر آنچه خداوند انجام می‌دهد تغییر ناپذیر است؛ نمی‌توان چیزی بر آن افزود یا از آن کم کرد. مقصود خداوند این است که ترس او در دل انسان باشد.

^{۱۵} آنچه که هست از قبل بوده و آنچه که باید بشود قبلاً شده است. خدا گذشته را تکرار می‌کند.

^{۱۶} علاوه بر این، دیدم که در زیر آسمان عدالت و انصاف جای خود را به ظلم و بی‌انصافی داده است.

^{۱۷} به خود گفتم: «خداوند هر کاری را که انسان می‌کند، چه نیک و چه بد، در وقتش دآوری خواهد نمود.»

^{۱۸} سپس فکر کردم: «خداوند انسانها را می‌آزماید تا به آنها نشان دهد که بهتر از حیوان نیستند.»^{۱۹} از این گذشته، عاقبت انسان و حیوان یکی است، هر دو جان می‌دهند و می‌میرند؛ پس انسان هیچ برتری بر حیوان ندارد. همه چیز بیهودگی است! همه به یک جا می‌روند، از خاک به وجود آمده‌اند و به خاک باز می‌گردند.^{۲۰} چگونه می‌توان فهمید که روح انسان به بالا پرواز می‌کند و روح حیوان به قعر زمین فرو می‌رود؟^{۲۱} پس دریافتم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از دسترنج خود لذت ببرد، زیرا سهم او از زندگی همین است، چون وقتی بمیرد دیگر چه کسی می‌تواند او را بازگرداند تا آنچه را که پس از او اتفاق می‌افتد ببیند.

ظلم، زحمت و تنهایی

سپس ظلم‌هایی را که در زیر این آسمان می‌شد مشاهده کردم. اشکهای مظلومانی را دیدم که فریادرسی نداشتند. قدرت در دست ظالمان بود و کسی نبود که به داد مظلومان برسد.^۲ پس گفتم کسانی که قبل از ما مرده‌اند از آنانی که هنوز زنده‌اند خوشبخت‌ترند؛^۳ و خوشبخت‌تر از همه کسانی هستند

حتی در شب، فکر او آرامش نمی‌یابد. این نیز بیهودگی است.

^۴ برای انسان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و از دسترنج خود لذت ببرد. این لذت را خداوند به انسان می‌بخشد،^۵ زیرا انسان جدا از او نمی‌تواند بخورد و بنوشد و لذت ببرد.^۶ خداوند به کسانی که او را خشنود می‌سازند حکمت، دانش و شادی می‌بخشد؛ ولی به گناهکاران زحمت اندوختن مال را می‌دهد تا آنچه را اندوختند به کسانی بدهند که خدا را خشنود می‌سازند. این زحمت نیز مانند دویدن بدنبال باد، بیهوده است.

برای هر چیز زمانی هست

برای هر چیزی که در زیر آسمان انجام می‌گیرد، زمان معینی وجود دارد:

^۱ زمانی برای تولد، زمانی برای مرگ.
^۲ زمانی برای کاشتن، زمانی برای کندن.
^۳ زمانی برای کشتن، زمانی برای شفا دادن.
^۴ زمانی برای خراب کردن، زمانی برای ساختن.
^۵ زمانی برای گریه، زمانی برای خنده.
^۶ زمانی برای ماتم، زمانی برای رقص.
^۷ زمانی برای دور ریختن سنگها، زمانی برای جمع کردن سنگها.
^۸ زمانی برای در آغوش گرفتن، زمانی برای اجتناب از درآغوش گرفتن.
^۹ زمانی برای به دست آوردن، زمانی برای از دست دادن.

زمانی برای نگه داشتن، زمانی برای دور انداختن.

^{۱۰} زمانی برای پاره کردن، زمانی برای دوختن.

زمانی برای سکوت، زمانی برای گفتن.

^{۱۱} زمانی برای محبت، زمانی برای نفرت.

زمانی برای جنگ، زمانی برای صلح.

آدمی از زحمتی که می‌کشد چه نفعی می‌برد؟^۱ من درباره کارهایی که خداوند بر دوش انسان نهاده است تا انجام دهد، اندیشیدم^{۱۱} و دیدم که خداوند برای هر کاری زمان مناسبی مقرر کرده است. همچنین، او در دل انسان اشتیاقی به درک ابدیت را نهاده است، اما

که هنوز به دنیا نیامده‌اند، زیرا ظلم‌هایی را که زیر این آسمان می‌شود ندیده‌اند.

همچنین متوجه شدم که بسبب حسادت است که مردم تلاش می‌کنند موفقیت کسب کنند. این نیز مانند دویدن بدنبال باد، بیهوده است. کسی که دست روی دست می‌گذارد و گرسنگی می‌کشد، احمق است؛ اما کسی هم که دایم مشغول کار است و تلاش می‌کند ثروت بیشتری به دست آورد بدنبال باد می‌دود. بهتر است انسان یک لقمه نان به دست آورد و با آسودگی بخورد.

و نیز در زیر آسمان بیهودگی دیگری دیدم: ^۸مردی بود که تنها زندگی می‌کرد؛ نه پسری داشت و نه برادری. با این حال سخت تلاش می‌کرد و از اندوختن مال و ثروت سیر نمی‌شد. او برای چه کسی زحمت می‌کشید و خود را از لذات زندگی محروم می‌کرد؟ این نیز رنج و زحمت بیهوده‌ای است.

^۹دو نفر از یک نفر بهترند، زیرا نفع بیشتری از کارشان عایدشان می‌شود. ^{۱۰}اگر یکی از آنها بیفتد، دیگری او را بلند می‌کند؛ اما چه بیچاره است شخصی که می‌افتد ولی کسی را ندارد که به او کمک کند. ^{۱۱}وقتی دو نفر کنار هم می‌خوانند، گرم می‌شوند؛ اما کسی که تنهاست چطور می‌تواند خود را گرم کند؟ ^{۱۲}اگر شخص، تنها باشد و کسی بر او حمله کند، از پای درمی‌آید، اما اگر دو نفر باشند می‌توانند از خود دفاع کنند. ریسمان سه لا به آسانی پاره نمی‌شود.

بیهودگی ترقی

^{۱۳}یک جوان فقیر و حکیم بهتر از پادشاه پیر و نادانی است که نصیحت نمی‌پذیرد. ^{۱۴}چنین جوان فقیری حتی ممکن است از کنج زندان به تخت پادشاهی برسد. ^{۱۵}مردمی که زیر این آسمان زندگی می‌کنند از چنین جوانی که جانشین پادشاه شده است حمایت می‌نمایند. ^{۱۶}او می‌تواند بر عده زیادی حکومت کند؛ اما نسل بعدی، او را نیز برکنار می‌کند! این نیز مانند دویدن بدنبال باد، بیهوده است.

احترام حضور خداوند

وقتی وارد خانه خدا می‌شوی، مواظب رفتارت باش. ^۵مثل اشخاص احمقی نباش که در آنجا قربانی تقدیم می‌کنند بدون اینکه متوجه اعمال بد خود باشند. وقتی به آنجا می‌روی گوشه‌های خود را باز کن تا چیزی یاد بگیری. ^۶برای حرف زدن عجله نکن و سخنان نسنجیده در حضور خداوند بر زبان نیاور، زیرا او در آسمان است و تو بر زمین، پس سخنان کم و سنجیده باشند. ^۷همانطور که نگرانی زیاد باعث می‌شود خوابهای بد ببینی، همچنان حرف زدن زیاد موجب می‌شود سخنان احمقانه بگویی. ^۸وقتی به خداوند قول می‌دهی که کاری انجام بدهی، در وفای آن تأخیر نکن، زیرا خداوند از احمقان خشنود نیست. قولی را که به او می‌دهی وفا کن. ^۹بهرتر است قول ندهی تا اینکه قول بدهی و انجام ندهی. ^{۱۰}نگذار سخنان تو را به گناه بکشاند و سعی نکن به خادم خدا بگویی که ندانسته به خداوند قول داده‌ای؛ چرا با چنین سخنان خداوند را خشمگین کنی و او دسترنج تو را از بین ببرد؟ ^{۱۱}خیالات بسیار و سخنان زیاد بیهودگی است؛ پس تو با ترس و احترام به حضور خداوند بیا.

بیهودگی ثروت

^{۱۲}هرگاه ببینی در سرزمینی، فقرا مورد ظلم واقع می‌شوند و عدالت و انصاف اجرا نمی‌گردد، تعجب نکن؛ زیرا یک مأمور اجرای عدالت، تابع مأمور بالاتر از خود است که او نیز زیر دست مأمور بالاتری قرار دارد. این سلسله مراتب، باعث می‌شود اجرای عدالت مختل شود. ^{۱۳}اما پادشاه که در رأس همه آنهاست اگر عادل باشد، می‌تواند کاری کند که همه از مزایای سرزمین خود برخوردار شوند.

^{۱۴}آدم پول‌دوست هرگز قانع نمی‌شود و دایم به فکر جمع کردن ثروت است. این نیز بیهودگی است. ^{۱۵}هر چه ثروت بیشتر شود، مخارج نیز بیشتر می‌شود؛ پس آدم ثروتمند که با چشمانش خرج شدن ثروتش را می‌بیند، چه سودی از ثروتش می‌برد؟ ^{۱۶}خواب کارگر شیرین است، چه کم بخورد چه زیاد؛ اما دارایی شخص ثروتمند نمی‌گذارد او راحت بخوابد.

^{۱۷}مصیبت دیگری در زیر آسمان دیده‌ام: شخصی که برای آینده ثروت جمع می‌کند، ^{۱۸}ولی در اثر حادثه

باشد تا اینکه دایم در اشتیاق کسب آنچه ندارد بسر
ببرد.

^{۱۰} هر چه اتفاق می‌افتد از پیش تعیین شده و انسان
خاکی نمی‌تواند با خدای قادر مطلق مجادله کند. ^{۱۱} هر
چه بیشتر مجادله کند، بیهودگی سخنانش آشکارتر
می‌شود و هیچ سودی عایدش نمی‌گردد.

^{۱۲} کیست که بداند در این عمر کوتاه و بیهوده که
همچون سایه گذراست، چه چیز برای انسان خوب
است؟ و کیست که بداند در آینده در زیر این آسمان
چه اتفاقی خواهد افتاد؟

نیکنامی از بهترین عطرها نیز خوشبوتر است.
۷ روز مرگ از روز تولد بهتر است. ^{۱۳} رفتن به
خانه‌ای که در آن عزاداری می‌کنند بهتر از رفتن به
خانه‌ای است که در آن جشن برپاست، زیرا زندگان باید
همیشه این را به یاد داشته باشند که روزی خواهند مرد.
^{۱۴} غم از خنده بهتر است، زیرا هر چند صورت را غمگین
می‌کند اما باعث صفای دل می‌گردد. ^{۱۵} کسی که دایم به
فکر خوشگذرانی است، نادان است، شخص دانا به مرگ
می‌اندیشد.

^{۱۶} گوش دادن به انتقاد اشخاص دانا بهتر است از گوش
دادن به تعریف و تمجید احمقان. ^{۱۷} که مانند صدای ترق
و تروق خارها در آتش، بی‌معنی است.
^{۱۸} گرفتن رشوه، شخص دانا را نادان می‌سازد و دل او را
فاسد می‌کند.

^{۱۹} انتهای امر از ابتدایش بهتر است. صبر از غرور بهتر
است. ^{۲۰} بر خشم خود چیره شو، زیرا کسانی که زود
خشمگین می‌شوند احمقند.

^{۲۱} احسرت روزهای گذشته را نخور، زیرا از کجا
می‌دانی که آن روزها بهتر بوده است؟
^{۲۲} حکمت بیش از هر میراثی برای زندگان مفید است.
^{۲۳} حکمت و ثروت هر دو پناهگاهی برای انسان
هستند، اما برتری حکمت در این است که حیات
می‌بخشد.

^{۲۴} در مورد آنچه که خداوند انجام داده است فکر کن. آیا
کسی می‌تواند آنچه را که خدا کج ساخته، راست نماید؟
^{۲۵} پس وقتی سعادت به تو روی می‌آورد شادی کن و

بدی ثروتش بر باد می‌رود و چیزی برای فرزندانش
باقی نمی‌ماند. ^{۲۶} برهنه به دنیا می‌آید و برهنه از دنیا
می‌رود و از دسترنج خود چیزی با خود نمی‌برد. ^{۲۷} چه
مصیبتی! انسان می‌آید و می‌رود و نفعی نمی‌برد، زیرا
زحماتش مانند دویدن بدنبال باد است. ^{۲۸} او تمام عمر
را در تاریکی و نومیدی و درد و خشم می‌گذراند.

^{۲۹} من این را فهمیدم که بهترین چیزی که انسان در تمام
زندگی می‌تواند بکند این است که بخورد و بنوشد و از
دسترنجی که در زیر آسمان حاصل نموده، لذت ببرد، زیرا
نصیبش همین است. ^{۳۰} اگر خداوند به کسی مال و ثروت
بدهد و توانایی عطا کند تا از آن استفاده نماید، او باید این
بخشش خدا را که نصیبش شده بپذیرد و از کار خود لذت
ببرد. ^{۳۱} چنین شخصی در مورد کوتاه بودن عمر غصه
نخواهد خورد، زیرا خداوند دل او را از شادی پر کرده
است.

۶ مصیبت دیگری در زیر آسمان دیدم که برای
انسان طاقت فرساست. ^{۳۲} خدا به بعضی اشخاص
مال و ثروت و عزت بخشیده است بطوری که هر چه
دلشان بخواهد می‌توانند به دست آورند، ولی به آنها
توانایی استفاده از اموالشان را نداده است، پس اموالشان
نصیب دیگران می‌شود. این نیز بیهودگی و مصیبتی
بزرگ است.

^{۳۳} اگر کسی صد فرزند داشته باشد و سالهای سال زندگی
کند، اما از زندگی لذت نبرد و بعد از مرگش جنازه‌اش
را با احترام دفن نکنند، می‌گویم بچه سقط شده از او
بهتر است. ^{۳۴} هر چند بچه سقط شده، بیهوده به دنیا
می‌آید و به ظلمت فرو می‌رود و هیچ نام و نشانی از او
باقی نمی‌ماند، ^{۳۵} آفتاب را نمی‌بیند و از وجود آن آگاه
نمی‌شود، ولی با این حال از آرامش بیشتری برخوردار
است ^{۳۶} تا کسی که هزاران سال عمر کند اما روی خوشی
را نبیند. از همه اینها گذشته، همگی به یک جا می‌روند.
^{۳۷} تمامی زحمات انسان برای شکمش است، با این
وجود هرگز سیر نمی‌شود. ^{۳۸} پس یک شخص دانا و
یک فقیری که می‌داند چگونه زندگی کند، چه برتری
بر یک آدم نادان دارد؟ ^{۳۹} این نیز مانند دویدن بدنبال باد،
بیهوده است. بهتر است انسان به آنچه که دارد قانع

را خوب و راست آفریده است، اما آنها به راههای کج رفته‌اند.»

چه خوب است که انسان دانا باشد و مفهوم هر چیزی را بداند. حکمت چهره انسان را روشن و بشاش می‌کند.

اطاعت از پادشاه

از پادشاه اطاعت کن، زیرا در حضور خدا سوگند وفاداری یاد نموده‌ای.^۳ از زیر بار مسئولیتی که پادشاه بعده تو گذاشته شانه خالی نکن و از فرمانش سرپیچی ننما، زیرا او هر چه بخواهد می‌تواند بکند.^۴ در فرمان پادشاه اقتدار هست و کسی نمی‌تواند به او بگوید: «چه می‌کنی؟» کسانی که مطیع فرمان او باشند در امان خواهند بود. شخص دانا می‌داند کی و چگونه فرمان او را انجام دهد.^۵ بلی، برای انجام دادن هر کاری، وقت و راه مناسبی وجود دارد، هر چند انسان با مشکلات زیاد روبروست.^۶ انسان از آینده خیر ندارد و کسی هم نمی‌تواند به او بگوید که چه پیش خواهد آمد.^۷ او قادر نیست از مرگ فرار کند و یا مانع فرا رسیدن روز مرگش بشود. مرگ جنگی است که از آن رهایی نیست و هیچکس نمی‌تواند با حیله و نیرنگ، خود را از آن نجات دهد.

درستکاران و بدکاران

من درباره آنچه که در زیر این آسمان اتفاق می‌افتد، اندیشیدم و دیدم که چطور انسانی بر انسان دیگر ظلم می‌کند.^۸ دیدم ظالمان مردند و دفن شدند و مردم از سر قبر آنها برگشته در همان شهری که آنها مرتکب ظلم شده بودند، از آنها تعریف و تمجید کردند! این نیز بیهودگی است.

^۹ وقتی خداوند گناهکاران را فوری مجازات نمی‌کند، مردم فکر می‌کنند می‌توانند گناه کنند و در امان بمانند.^{۱۰} اگر چه ممکن است یک گناهکار با وجود گناهان زیادش زنده بماند، ولی بدون شک سعادت واقعی از آن کسانی است که از خدا می‌ترسند و حرمت او را در دل دارند.^{۱۱} گناهکاران روی خوشبختی را نخواهند دید و

هنگامی که سختیها به تو هجوم می‌آورند بدان که خداوند هم خوشی می‌دهد و هم سختی و انسان نمی‌داند در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

^{۱۲} در این زندگی پوچ خیلی چیزها دیده‌ام، از جمله اینکه برخی نیکوکاران زود می‌میرند در حالی که برخی بدکاران عمر طولانی می‌کنند.^{۱۳} پس بیش از حد نیکوکار و خردمند نباش مبادا خود را از بین ببری،^{۱۴} و بیش از حد بدکار و احمق هم نباش مبادا پیش از اجلت بمیری.^{۱۵} از خدا بترس و از این دو افراط به دور باش تا کامیاب شوی.

^{۱۶} یک مرد حکیم توانا تر از ده حاکم است که بر یک شهر حکومت می‌کنند.

^{۱۷} در دنیا آدم کاملاً درستکاری وجود ندارد که هر چه می‌کند درست باشد و هرگز خطایی از او سر نزنند.

^{۱۸} حرفهایی را که از مردم می‌شنوی به دل نگیری، حتی وقتی که می‌شنوی غلامت به تو ناسزا می‌گوید؛^{۱۹} چون تو خودت خوب می‌دانی که بارها به دیگران ناسزا گفته‌ای.

^{۲۰} من تمام این چیزها را با حکمت بررسی کردم و تصمیم گرفتم بدنبال حکمت بروم، ولی حکمت از من دور بود.^{۲۱} کیست که بتواند آن را به دست آورد؟ حکمت بسیار عمیق و دور از دسترس است.^{۲۲} پس به تحقیق و جستجوی حکمت پرداختم تا به دلیل هر چیزی پی ببرم و دریابم که هر که شرارت و بدی می‌کند احمق و دیوانه است.

^{۲۳} زن حیله‌گر تلخ‌تر از مرگ است. عشق او مانند دام، مردان را گرفتار می‌سازد و بازوانش مانند کمند آنها را به بند می‌کشد. کسی که در پی خشنودی خداوند است از دام او رهایی می‌یابد، اما آدم گناهکار گرفتار آن می‌شود.

^{۲۴، ۲۵} «حکیم» * می‌گوید: «من در حین تحقیقات خود، در حالی که هنوز به نتیجه‌ای نرسیده بودم، متوجه شدم که در میان هزار مرد می‌توان یک مرد خوب یافت؛ اما در میان زنان، یک زن خوب هم یافت نمی‌شود.»^{۲۶} بالاخره به این نتیجه رسیدم که خدا انسانها

* نگاه کنیز به ادا.

و آنها دیگر تا ابد در زیر این آسمان نقشی نخواهند داشت.

پس برو و نان خود را با لذت بخور و شراب خود را با شادی بنوش و بدان که این کار تو مورد قبول خداوند است. ^۴ همیشه شاد و خرم باش! ^۵ در این روزهای بیهوده زندگی که خداوند در زیر این آسمان به تو داده است با زنی که دوستش داری خوش بگذران، چون این است پاداش همه زحماتی که در زندگی، زیر این آسمان می‌کشی. ^۶ هر کاری که می‌کنی آن را خوب انجام بده، چون در عالم مردگان، که بعد از مرگ به آنجا خواهی رفت، نه کار کردن هست، نه نقشه کشیدن، نه دانستن و نه فهمیدن.

^{۱۱} من متوجه چیز دیگری نیز شدم و آن این بود که در دنیا همیشه سریعترین دونه، برنده مسابقه نمی‌شود و همیشه قویترین سرباز در میدان جنگ پیروز نمی‌گردد. اشخاص دانا همیشه شکمشان سیر نیست و افراد عاقل و ماهر همیشه به ثروت و نعمت نمی‌رسند. همه چیز به شانس و موقعیت بستگی دارد. ^{۱۲} انسان هرگز نمی‌داند چه بر سرش خواهد آمد. همانطور که ماهی در تور گرفتار می‌شود و پرنده به دام می‌افتد، انسان نیز وقتی که انتظارش را ندارد در دام بلا گرفتار می‌گردد.

مقایسه حکمت با حماقت

^{۱۳} در زیر این آسمان با نمونه‌ای از حکمت روبرو شدم که بر من تأثیر عمیقی گذاشت: ^{۱۴} شهر کوچکی بود که عده کمی در آن زندگی می‌کردند. پادشاه بزرگی با سپاه خود آمده، آن را محاصره نمود و تدارک حمله به شهر را دید. ^{۱۵} در آن شهر مرد فقیری زندگی می‌کرد که بسیار خردمند بود. او با حکمتی که داشت توانست شهر را نجات دهد. اما بعد هیچکس او را به یاد نیاورد. ^{۱۶} آنوقت فهمیدم که اگر چه حکمت از قوت بهتر است، با وجود این اگر شخص خردمند، فقیر باشد خوار شمرده می‌شود و کسی به سخنانش اعتنا نمی‌کند. ^{۱۷} ولی با این حال، سخنان آرام شخص خردمند از فریاد پادشاه احمقان بهتر است. ^{۱۸} حکمت از اسلحه جنگ مفیدتر است، اما اشتباه یک احمق می‌تواند خرابی زیادی به بار آورد.

عمرشان مانند سایه، زودگذر خواهد بود، زیرا از خدا نمی‌ترسند.

^۴ بیهودگی دیگری نیز در دنیا وجود دارد: گاهی مجازات بدکاران به درستکاران می‌رسد و پاداش درستکاران به بدکاران. می‌گویم این نیز بیهودگی است. ^۵ پس من لذتهای زندگی را ستودم، زیرا در زیر این آسمان چیزی بهتر از این نیست که انسان بخورد و بنوشد و خوش باشد. به این ترتیب او می‌تواند در تمام زحماتش، از این زندگی که خداوند در زیر آسمان به او داده است، لذت ببرد.

^{۱۶} در تلاش شبانه روزی خود برای کسب حکمت و دانستن اموری که در دنیا اتفاق می‌افتد، ^{۱۷} به این نتیجه رسیدم که انسان قادر نیست آنچه را که خداوند در زیر این آسمان به عمل می‌آورد، درک کند. هر چه بیشتر تلاش کند کمتر درک خواهد کرد. حتی حکیمان نیز بیهوده ادعا می‌کنند که قادر به درک آن هستند.

همه نوع رویداد برای همه

پس از بررسی تمام این چیزها فهمیدم که هر چند زندگی اشخاص درستکار و خردمند در دست خداست، ولی رویدادهای خوشایند و ناخوشایند برای آنان رخ می‌دهد و انسان نمی‌فهمد چرا؟ ^۹ این رویدادها برای همه انسانها رخ می‌دهد، چه درستکار باشند چه بدکار، چه خوب باشند چه بد، چه پاک باشند چه ناپاک، چه مذهبی باشند چه غیر مذهبی. فرقی نمی‌کند که انسان خوب باشد یا گناهکار، قسم دروغ بخورد یا از قسم خوردن بترسد. ^۳ یکی از بدترین چیزهایی که در زیر این آسمان اتفاق می‌افتد این است که همه نوع واقعه برای همه رخ می‌دهد. به همین دلیل است که انسان مادامی که زنده است دیوانه‌وار به شرارت روی می‌آورد.

^۴ فقط برای زنده‌ها امید هست. سگ زنده از شیر مرده بهتر است! ^۵ زیرا زنده‌ها اقبالاً می‌دانند که خواهند مرد! ولی مرده‌ها چیزی نمی‌دانند. برای مرده‌ها پاداشی نیست و حتی یاد آنها نیز از خاطره‌ها محو می‌شود. ^۶ محبتشان، نفرتشان و احساساتشان، همه از بین می‌رود

^۹ جشن، شادی می‌آورد و شراب باعث خوشی می‌گردد، اما بدون پول نمی‌شود اینها را فراهم کرد.
^{۲۰} حتی در فکر خود پادشاه را نفرین نکن و حتی در اتاق خوابت شخص ثروتمند را لعنت نکن، چون ممکن است پرنده‌ای حرفهایت را به گوش آنان برساند!

حکمت عملی

از مال خود با سخاوتمندی به دیگران ببخش، ^{۱۱} چون بخشش تو بدون عوض نمی‌ماند. مالی را که می‌خواهی ببخشی به چندین نفر ببخش، زیرا نمی‌دانی چه پیش خواهد آمد.
^۳ درخت از هر طرف که سقوط کند در همان طرف نیز روی زمین خواهد افتاد. وقتی ابر از آب پر شود، بر زمین خواهد بارید. کشاورزی که برای کار کردن منتظر هوای مساعد بماند، نه چیزی خواهد کاشت و نه چیزی درو خواهد کرد. همانطور که نمی‌دانی باد چگونه می‌وزد و یا بدن کودک چگونه در رحم مادرش شکل می‌گیرد، همچنین نمی‌توانی کارهای خدا را که خالق همه چیز است درک کنی. تو برو و در وقت و بی‌وقت بذر خود را بکار، چون نمی‌دانی کدام قسمت از بذرها ثمر خواهد داد؛ شاید هر چه کاشته‌ای ثمر بدهد.

آفریننده خود را به یاد آور

^۷ زندگی چقدر شیرین و دلپذیر است! انسان تا می‌تواند باید از سالهای عمرش لذت ببرد و نیز بداند که سرانجام خواهد مرد و روزهای بسیاری در تاریکی و بیهودگی به سر خواهد برد.
^۹ ای جوان، روزهای جوانیت را با شادی بگذران و از آن لذت ببر و هر چه دلت می‌خواهد انجام بده، ولی به یاد داشته باش که برای هر کاری که انجام می‌دهی باید به خدا جواب دهی. روزهای جوانی زود می‌گذرد، پس نگذار جوانیت با غم و سختی سپری شود.

^{۱۰} همانطور که مگسهای مرده می‌توانند یک شیشه عطر را متعفن کنند، همچنین یک حماقت کوچک می‌تواند حکمت و عزت شخص را بی‌ارزش نماید. دل شخص خردمند او را به انجام کارهای درست وامی‌دارد، اما دل شخص نادان او را برطرف بدی و گناه می‌کشاند. آدم نادان را می‌توان حتی از راه رفتنش شناخت.

^۴ وقتی رئیس تو از دست تو عصبانی می‌شود از کار خود دست نکش. اگر درمقابل عصبانیتش آرام بمانی از بروز ناراحتی‌های بیشتر جلوگیری خواهی کرد.
^۵ بدی دیگری نیز در زیر این آسمان دیده‌ام که در اثر اشتباهات برخی پادشاهان به وجود می‌آید: ^۶ به اشخاص نادان مقام و منصب‌های عالی داده می‌شود؛ برای ثروتمندان اهمیتی قابل نمی‌شوند؛ ^۷ غلامان سوار بر اسبند، ولی بزرگان مانند بردگان، پیاده راه می‌روند.

^۸ آن که چاه می‌کند ممکن است در آن بیفتد؛ کسی که دیوار را سوراخ می‌کند ممکن است مار او را بگزد. ^۹ آن که در معدن سنگ کار می‌کند ممکن است از سنگها صدمه ببیند؛ کسی که درخت می‌برد ممکن است از این کار آسیبی به او برسد.

^{۱۰} تیر کُند، احتیاج به نیروی بیشتری دارد، پس کسی که تیغه آن را از قبل تیز می‌کند، عاقل است.
^{۱۱} پس از اینکه مار کسی را گزید، آوردن افسونگر بی‌فایده است.

^۲ سخنان شخص دانا دلنشین است، ولی حرفهای آدم نادان باعث تباهی خودش می‌گردد؛ ^۳ ابتدای حرفهای او حماقت است و انتهای آن دیوانگی محض. ^۴ آدم نادان درباره آینده زیاد حرف می‌زند؛ ولی کیست که از آینده خبر داشته باشد و بداند که چه پیش خواهد آمد؟ ^۵ آدم نادان حتی از انجام دادن کوچکترین کار خسته می‌شود، زیرا شعور انجام دادن آن را ندارد.

^۶ وای بر سرزمینی که پادشاهش غلام است و رهبرانش صبحگاهان می‌خورند و مست می‌کنند! ^۷ خوشبحال مملکتی که پادشاه آن نجیب‌زاده است و رهبرانش به موقع و به اندازه می‌خورند و می‌نوشند و مست نمی‌کنند.

^۸ در اثر تبیلی سقف خانه چکه می‌کند و فرو می‌ریزد.

میخهایی هستند که محکم به زمین کوبیده شده باشند. این سخنان جماعت را هدایت می‌کند، زیرا همه آنها توسط یک شبان یعنی خداوند داده می‌شوند.^{۱۲} ولی پسر، از همه اینها گذشته، بدان که نوشتن کتابها تمامی ندارد و مطالعه آنها بدن را خسته می‌کند.^{۱۳} در خاتمه، حاصل کلام را بشنویم: انسان باید از خداوند بترسد و احکام او را نگاه دارد، زیرا تمام وظیفه او همین است.^{۱۴} خدا هر عمل خوب یا بد ما را، حتی اگر در خفا نیز انجام شود، داوری خواهد کرد.

۱۲ آفریننده خود را در روزهای جوانیت به یاد آور، قبل از اینکه روزهای سخت زندگی فرا رسد روزهایی که دیگر نتوانی از آنها لذت ببری. آفریننده خود را به یاد آور قبل از اینکه ابرهای تیره آسمان زندگی تو را فرا گیرند، و دیگر خورشید و ماه و ستارگان در آن ندرخشند؛^۱ دستهای تو که از تو محافظت می‌کنند، بلرزند و پاهای قوی تو ضعیف گردند؛ دندانهایت کم شوند و دیگر نتوانند غذا را بجوند و چشمانت کم سو گردند و نتوانند چیزی را ببینند؛^۲ گوشهایت سنگین شوند و نتوانند سر و صدای کوچه و صدای آسیاب و نغمه موسیقی و آواز پرندگان را

بشنوند؛^۳ به سختی راه روی و از هر بلندی بترسی؛ موهایت سفید شوند، قوت تو از بین برود و اشتهایت کور شود؛ به خانه جاودانی بروی و مردم در کوچه‌ها برای تو سوگواری کنند.

^۴ بلی، آفریننده خویش را به یاد آور، قبل از آنکه رشته نقره‌ای عمرت پاره شود و جام طلا بشکند، کوزه کنار چشمه خرد شود و چرخ بر سر چاه آب متلاشی گردد، بدن به خاک زمین که از آن سرشته شده برگردد و روح بسوی خداوند که آن را عطا کرده، پرواز کند.

^۵ «حکیم» * می‌گوید: «بیهودگی است! بیهودگی است! همه چیز بیهودگی است!»

خاتمه

^۹ «حکیم» آنچه را که می‌دانست به مردم تعلیم می‌داد، زیرا مرد دانایی بود. او پس از تفکر و تحقیق، مثلهای بسیاری تألیف کرد.^{۱۱} «حکیم» کوشش کرد با سخنان دلنشین، حقایق را صادقانه بیان کند.

^{۱۱} سخنان مردان حکیم مانند چوبهای تیزی هستند که شبانان با آنها گوسفندان را هدایت می‌کنند و مثل

* : .